سکانس سوم

طلائیه باز نشد که نشد که نشد!

اگر انگشت اشاره دست چپ‌تان را روی بالاترین فلش سبزرنگ بگذارید و شاخه دوم آن را به سمت «القرنه» پی بگیرید، کمی پایین‌تر به منطقه‌ای خواهید رسید به نام «سوئیپ»؛ همان نقطه‌ای که حمید باکری به همراه گردانش آن را گرفته و حفظ کرده است. بیایید به قول آقای کارگردان اینجا را با عجله رد نشویم. جز به جزء و نعل به نعل برویم جلو.

«کانال سوئیپ کانالی انتهای هور بود و از آنجا به انتهای جزایر می‌رسید. آنها باید پلی به نام شحطاط را که پل اتصالی به جزایر «نشوه» بود می‌گرفتند و مسدود می‌کردند تا دشمن دیگر وارد جزایر نشود و نیروهایی که هلی‌برن یا وارد جزایر می‌شوند هدف دشمن قرار نگیرند. حمید باکری و نیروهایش به خوبی به هدف‌هایشان رسیده بودند و مرتباً از محل هدف‌ها گزارش می‌دادند.»

حالا انگشت اشاره دست راست‌تان را روی سومین فلش سبزرنگ از بالا بگذارید و آن را حرکت دهید تا به جزیره مجنون جنوبی برسید؛ جایی که احمد کاظمی به همراه مهدی باکری، نیروها را با هلیکوپتر به آنجا منتقل کردند تا پاکسازی جزیره از نیروهای دشمن انجام شود و بعد منتظر بمانند تا تیپ امام حسین(ع) طلائیه را فتح و به جزایر ملحق کنند.

هیچ چیز به همین سادگی‌ها نیست. فقط به همین یک قلم مسأله فکر کنید که هلیکوپترها اولین‌بار است که تعداد بالایی نیرو را جابه‌جا می‌کنند و مأموریت دارند آنها را در شب روی یک جزیره تخلیه کنند. از طرف دیگر، نیروها هم برای پیاده شدن از هلیکوپتر در شب آموزش ندیده‌اند. این داستان‌ها یعنی حداقل مشکل‌تان این است که «نیروها در محل‌های پراکنده‌ای پیاده می‌شدند، چون هلیکوپترها قادر نبودند در محل‌هایی که مشخص کرده بودیم نیروها را هلی‌برن کنند. هلیکوپترها در بازگشت مسیرها را گم می‌کردند.» ۲۰ دقیقه طول می‌کشد تا ۱۰ فروند هلیکوپتر حدود ۳۰۰ نفر نیرو را در جزایر مجنون پیاده کنند.

کانال و پل سوئیپ، کاملاً توسط حمید باکری و نیروهایش تصرف شده‌اند و نیروهای مهدی باکری هم در جزایر پس از پاکسازی، آرایش خوبی گرفته‌اند، اما در محور طلائیه اوضاع دشوارتر و حساس‌تر است. طلائیه را در سمت راست جزیره مجنون جنوبی زیر چهارمین فلش سبزرنگ پیدا کنید. اینجا همان جایی است که ارتش بعث با تمام امکاناتش به صحنه می‌آید تا نگذارد عقبه نیروهای ایرانی تأمین شود. با چشم نوک پیکان‌های زرد را پیدا کنید. «نشوه» همان جایی است که عملیات خیبر برای گرفتن آن و آزادسازی زمین‌های پشت سرش طراحی شده است.

عراق غافلگیر شده چون تردیدی ندارد ایرانی‌ها به عبور از هور حتی فکر هم نمی‌کنند چه برسد به اینکه خودشان را تا دجله هم برسانند! اما حالا ما آنجا هستیم و اگر طلائیه از دست دشمن خارج شود، عقبه نیروهای ایرانی تأمین خواهد شد و رسیدن به «نشوه» در خاک عراق دیگر سخت نخواهد بود. این را ارتش بعث هم خوب فهمیده است که با حداکثر توان با چند ده یگان پیاده و زرهی، به حسین خرازی و نیروهایش فشار می‌آورد.

مشکل اینجا است که اگر طلائیه آزاد نشود، دیگر نه نیروهای مهدی باکری در جزیره مجنون راه به جایی خواهند برد و نه نیروهای حمید باکری در کانال سوئیپ، اما کمبود ابزار و تجهیزات و کمبود سرعت عمل در عملیاتی که بخشی از آن آبی است، مشکلات را دوچندان کرده است. دستور می‌رسد نیروهای مهدی باکری از سمت غرب به طرف طلائیه بروند و آن را تقویت کنند، اما هیچ راهکاری مؤثر نیست.

«در عملیات خیبر با توجه به اینکه ابزار لازم را در اختیار نداشتیم متکی به زمین و خشکی شدیم. جبهه طلائیه در خیبر بود که باید باز می‌شد. باید جاده طلائیه باز می‌شد که ما جبران نداشتن وسایل و تجهیزات دریایی را می‌کردیم و از طلاییه می‌رفتیم و جبهه خیبر را تدارک می‌کردیم. طلائیه باز نشد که باز نشد که باز نشد.»

مقاومت در کانال سوئیپ و نگه داشتن پل شحطاط سخت شده و حمید باکری مدام درخواست نیروی کمکی و خمپاره شصت دارد. کاظمی خودش را به کانال می‌رساند. با حمید باکری روی سینه خاکریز نشسته‌اند تا راهی پیدا کنند که خمپاره، پایان قصه یک قهرمان را رقم می‌زند. حمید باکری به شهادت می‌رسد.

> عملیات در روز در آن زمان و نداشتن تجربه تک روزانه از موانع ما بود. عمده تک‌های ما شبانه بود. نیروی ما برای تک شبانه آموزش دیده بود. کار حمید باکری در آن صحنه کار جدیدی بود که او جرأت و جسارت کرد دست به تک روزانه بزند و با استعداد تقریباً ۴۰۰، ۵۰۰ نفره در مقابل استعداد دو تیپه عراقی‌ها. که دو گردانشان در خط عمل می‌کردند و دو سه گردان در احتیاط در دشت باز بودند. ایستادند. جرأت ایشان که دست به چنین اقدامی بزند اهمیت داشت و قابل تحسین بود

برش

در عملیات خیبر تا جایی که خرمشهر گرفته شد وجهه ملی و مذهبی داشت. طبیعتاً در همه شور و هیجان ایجاد می‌کرد. بعد از آن به مرحله‌ای می‌رسد که برون مرزی است. با توجه به اینکه عملیات برون مرزی بود نگاه مهدی باکری به آن چگونه بود؟ مهدی باکری چگونه این موضوع را برای خودش حل کرده بود که از اهدافی که این عملیات داشت این بود که می‌خواهیم به خاک دشمن برویم؟

نگاه مهدی باکری کاملاً به کلام و دهان امام(ره) بود. اصلاً در برداشت و نظریه‌های مهدی باکری این‌طور نبود که ادامه این عملیات یا جنگ در این بخش دیگر مفهوم نیست. امام(ره) خط مشی جنگ را ترسیم فرموده بودند که جنگ جنگ تا پیروزی. این مبنای جنگ بود و هیچ‌گاه و هیچ وقت از تاریخ همنشینی و دوستی و رفت و آمد با مهدی باکری اصلاً این بحث نشد حالا که به این پیروزی رسیدیم و این بخش از زمین را آزاد کردیم، دیگر کافی است و جلو نرویم. همیشه یکی پس از دیگری رفتن و جبهه دشمن را درنوردیدن بود.

این واقعیت مهدی باکری بود و نقطه‌ای پایین یا بالا از نظریه مهدی باکری را نمی‌گویم. او با تمام وجود نگاهش به دهان و کلام امام(ره) بود. اصلاً و ابداً به این نکته نمی‌پرداختیم که تا اینجا کافی است. ما خرمشهر را گرفتیم. بعد از عملیات رمضان برون مرزی رفتیم و عملیات‌های موفقی انجام دادیم؛ این می‌تواند جبران باشد، هنوز دشمن در نقطه ضعف کامل است و الان می‌توانیم به خواسته‌ها برسیم. اصلاً این‌طور نبود. اصلاً به این موضوع نمی‌اندیشیدیم. صرفاً این موضوع برایمان مهم بود که خط مشی جنگ را امام(ره) برای ما ترسیم کرده بودند و روی خط مشی جنگ جلو می‌رفتیم.

در جمع خواهران و برادران

عکس: آرشیوی

احمد کاظمی در کنار مهدی باکری

عکس: آرشیوی

در جمع دوستانه فرماندهان جنگ

عکس: آرشیوی

روایت

اگر دنبال زوایایی از ناگفته‌ها در روایت غیررسمی هستید

موقعیت مهدی
هادی حجازی‌فر
۱۴۰۰

اگر یک فیلم مستند صرفاً جهت آشنایی را ترجیح می‌دهید

باتمیان گون
محمد زارع
حوزه هنری
۱۳۹۹

اگر روایت روان داستانی دوست دارید

غروب آبی رود
جهانگیر خسروشاهی
حوزه هنری
۱۳۷۹

اگر متن پژوهشی و مستندنگار می‌خواهید

فرماندهان دفاع مقدس: شهید مهدی باکری
سعید سرمدی
مرکز اسناد دفاع مقدس
۱۳۹۰

اگر زاویه‌دید زنانه از نگاه همسر برایتان جالب است

نیمه پنهان ماه ۳: حمید باکری به روایت همسر شهید
حبیبه جعفریان
روایت فتح
۱۳۷۹

اگر یک عاشقانه خانوادگی را می‌پسندید

نیمه پنهان ماه ۶: مهدی باکری به روایت همسر شهید
مریم برادران
روایت فتح
۱۳۸۳

اگر یک روایت کمی نوجوانانه‌تر لازم دارید

آقای شهردار
داوود امیریان
دفتر ادبیات و هنر مقاومت
۱۳۷۹